

## نوشته ای از علیرضا نابدل : آقای پان و احوالاتش



مهد آزادی آدینه (تبریز)، شماره ۱۳۷۸ ، ۳۱ تیرماه ۱۳۴۵ [شمسی] ص ۶ و ۷

### علیرضا نابدل

#### " آقای پان" و احوالاتش "

" هرگز نژاد باعث هیچ افتخار نیست.  
این افتخار ماست نژاد آفریده‌اند."  
"مفتون"

\* دوران نژاد برتر، مذهب و مرام برتر و ... برای ابد سپری شده است

\* "پان" ها هرگز قادر نیستند گرهی از کار ملل آسیائی بگشایند

اروپا بعد از گذشتن بیست سال هنوز نتوانسته است خاطره ننگین فاشیسم را از ذهن خود پاک کند و هنوز گاه و بیگاه نفرت خود را بصورت رمان ها، نمایش ها و فیلم ها نسبت به درنده‌خوترین برتری جویان تاریخ ابراز میدارد. با وجود این همه میدانند که امپریالیزم اروپائی دیگر هرگز نخواهد توانست عروسک های تازه‌ای از نوع هیتلر را بروی صحنه بیاورد.

جوانان اروپائی دیگر هیچگاه این ننگ را نخواهند پذیرفت. اما اگر تسلط مجدد فاشیسم بر اروپا روئائی بیش نباشد، هنوز در اینطرف دنیا سوداگرانی هستند که خیلی مایلند تخم نئو فاشیسم و پرو فاشیسم\* در ذهن نوجوانان پر شور و پر انرژی آسیا و آفریقا پراکنده شود. این جوانها تا چشم باز میکنند، خود را اسیر محرومیت های فراوان میبایند و کمی که بزرگتر میشوند، با حقایق تلخی آشنا [ئی] می یابند مثلا در مورد عقب ماندگی، عدم رشد، استعمار و .....

و " آقای پان\*\*" در یک چنین گیر و داری نبوت خود را ظاهر میکند "هم میهن گرامی!" "نیاخاک" ما روزی از دریای

مشرق تا دریای مغرب ادامه داشته است. و نیاکان ما برای تادیب اسرای ملل پست مغلوب تازیانه‌هایی از چرم کرگدن میساخته‌اند. هم میهن گرامی! حالت چشمان و بینی تو نشان می‌دهد که صد در صد از نژاد پاک نیاکان هستی زیرا بینی تو عینا شبیه بینی بنیانگذار امپراتوری ماست. برخیز با ما همداستان شو تا ملل پستی را که خو، زبان، و فرهنگ پلیدخود را بر "نیاخاک" ما تحمیل کرده‌اند و جلوی رشد نژاد پاک ما را گرفته‌اند، و مسئول تمام بدبختی‌های ما هستند، از صفحه روزگار پاک کنیم. ... زیرا بلاشک نوبتی هم باشد نوبت ماست که حق توحش بگیریم، استعمار کنیم و صاحب نژاد برتر، زبان برتر، مذهب و مرام برتر و پیشوای برتر باشیم: بدین ترتیب عقده‌های حقارت را که تا دیروز جنبه فردی داشت، می‌خواهند "ملی" کنند.

"آقای پان" همیشه قبل از هر چیز فکر "تجدید عهد باستان" را پیش می‌کشد. اما نه واقعیات تاریخی و جنبه‌های انسانی تاریخ را. بلکه داستان قلدریها را تسلط چماقداران قبیله خود را بر قبایل دیگر مطرح می‌کند. برای آقای پان وجود حافظ‌ها، ابن سیناها، پاستورها، ویکتور هوگوها، و بت‌هون‌ها چیز مهمی نیست. فقط شاید برای اثبات "نبوغ ذاتی" قوم خود از چنین کسانی نام ببرد. همچنین از کشتارهای دسته‌جمعی و چپاولگری نسبت به ملل تحت اسارت و طبقات رنج‌دیده توسط امپراتوران قوم برتر (مثل کشتار هواداران مزدک) بعنوان "گوشمالی یاغیان" و "سرکوبی دشمنان" یاد می‌شود. امروز "پانهای" آناتولی و همچنین یونان بر سر مساله قبرس فریاد آزادی و تساوی حقوق شان گوش فلک را کر می‌کند و هر کدام بفکر "آزاد کردن" برادران خود هستند. حال آنکه از نظر همین آقایان رفتاریکه طی قرون و اعصار در امپراتوری‌های یونان و عثمانلی با ملل مغلوب و کوچک شده است، برحق و عادلانه بوده. آری این مسائل مهم نیستند. مساله مهم مثلا برای "پانهای ایرانی" اینست که خشایارشا در هجوم به یونان (که میلیونها نفر از قبایل وحشی و نیمه وحشی را علیه یونان تجهیز کرده بود) چند بار دریا را شلاق زد و جنس شلاق او برسم آراین‌های اصیل از چرم کرگدن بوده است یا چرم گاو. همینطور برای "پانهای رومی" این مطلب مهم است که بدانند روم در عهد کدامیک از امپراتوران خود ملل شرق و غرب را بهتر به زنجیر کشیده است.

و گرنه میراث حافظ‌ها و ابن سیناها، داوینچی‌ها و بت‌هون و تسوایک‌ها برای پان هرگز قابل بهره‌برداری نخواهد بود چون از غزلیات حافظ بهیچ وجه اندیشه برتری "آراین‌های ایرانی" برنمی‌آید و ابن سینا و ذکریای رازی چیزی برای منکوب ساختن ملل پست غیر ایرانی اختراع نکرده‌اند. استیفن تسوایک ملت خود را بسیار دوست می‌داشت و سالها برای اعتلای مدنیت و فرهنگ این ملت کوشیده بود. اما معتقد نبود که ملت او خمیره‌ای برتر از سایر انسانها داشته باشد و فاشیست‌های وطنش را مجاز نمیدانست که سایر ملت‌ها را اسیر کنند. تاثر او بحدی بود که با همسرش رفتند و در دیار غربت انتحار کردند.

شوونیست‌ها و پرو فاشیست‌ها ضد مذهب هم تشریف دارند. اما نه از جهت اینکه ماتریالیست باشند. خیر بلکه ایده‌آلیست‌تر از پاپ هم هستند: علت مخالفت اینان با مذهب اینستکه اولاً جاذبه عقاید مذهبی مانع از آن میشود که معتقدین به مذهب حرفهای آقای پان را گوش کنند.

ثانیا آنچه مسیحیت یا اسلام طی قرون متمادی تعلیم داده است، بهیچ وجه با حرفهای برتری جویان تنگ بین سازگار نیست و حرفهای آقای پان در اینمورد کاملا بازگشت به دوران کینه‌های قبیله‌ای و نوعی ارتجاع محسوب میشود. چراکه "پانهای" اینطرف کوه یک چیز میگویند و "پانهای" آنطرف کوه چیز دیگر؛ هر کدام فریاد برتری ایل خود را سر میدهند و بدینسان زمین گنجایش بیش از یک "پان" را ندارد. و هرگز دو "پان" لااقل بر یک قاره نمی‌گنجند.

در صورتیکه از نظر جهان بینی اسلام یا ناسیونالیست‌های مترقی قرن بیستم، ملل و قبایل درویش‌هایی هستند که برعکس خاک بخوبی می‌گنجند. زیرا هیچکرا ادعای برتری نیست بلکه همگی می‌خواهند در شرایط مساوی و برابر، برادروار در کنار یکدیگر زندگی کنند. بدینسان شوونیست‌ها و پرو فاشیست‌ها هرگز قادر نیستند یک تئوری عمومی در مسائل مرتبط به تاریخ داشته باشند. از نظر پانهای ایرانی خشایارشا یک پیغمبر بود در

حالیکه اسکندر "گجسته" و ملعون شمرده میشود. از نظر پانهای یونانی درست برعکس. در صورتیکه از نظر انسان های روشن بین قرن بیستم، تمام فاتحین جهان را باید با یک معیار سنجید. فکر تسلط بر ملل دیگر همیشه ناپسند بوده است و دفاع در مقابل مهاجم یک عمل شریف و نجیب. پس جهانگشایان هرگز در خور ستایش نیستند. خواه متعلق به قبیله ما بوده باشند و خواه قبایل دیگر.

باری، پان عربیست ها، پان ایرانیست ها و پان تورکیست ها و پانهای دیگر از این قبیل هرگز قادر نیستند گرهی از کار ملل آسیائی بگشایند. اینان سنگریزه‌هائی هستند بر مسیر گردونه تاریخ و عروسک‌هائی هستند که خیمه‌شب‌بازان روزگار در بعضی شرایط مساعد روی صحنه می‌آورند. حال آنکه تاریخ نه بر خیمه شب‌بازان ابقاء خواهد کرد و نه بر عروسک‌هایشان. اما در ایران متاسفانه مساله تنها به "پانهای رسمی" ختم نمیشود بلکه بقایای انواعی از شوونیسم و ناسیونالیسم افراطی مسخ شده، در بسیاری از شئون اجتماعی ما اثر گذاشته است بخصوص در فرهنگ این اثر، بارزتر است.

در کتابهای رسمی ما به "عرب سوسمار خوار" اشاره میشود و در واقع باید گفت قسمتی از هم وطنان ما از سوسمار خوارانند! همینطور مطالب کتب درسی ما در مورد سایر ولایات هم اغلب براساس طرزفکرهای فوق الذکر است. این موضوع به دلک های بیسوادى مثل ابراهیم صفائی نام امکان میدهد که بیایند و مثلاً ستار خان را انکار کنند (به مقاله‌ایکه آقای بیت الله جمالی در مهد آزادی در همین زمینه نوشته بودند مراجعه کنید)

=====

• پرو: هواخواه

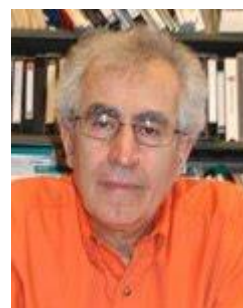
\*\*پان: در لغت بمعنی همه میباشد که در مورد اسم بعضی از مکتب های سیاسی فلسفی بصورت پیشوند بکار رفته است. "پان اسلامیسم" هم از همین نوع اسامی است که مرحوم دهخدا در لغتنامه‌اش مقابل آن چنین نوشته "عقیده اتحاد اسلامی که سیاستمداران اروپا سالهای دراز با آن کلمه بی مفهوم اروپا را ترسانیده و بنام رفع آن انواع ظلمها و تعدیها و تجاوزات غاصبانه را در مشرق مرتکب شدند.

خوبستن نقش دیو میکردند  
پس زبیحش غریو میکردند "

این تصویر علیرضا نابدل که شاید یکی از آخرین عکسهای او باشد از سایت بی بی سی فارسی گرفته شده است

=====

=====



امیر حسن پور

## علیرضا نابدل: آذربایجان و کردستان دیروز و امروز

به بهانه انتشار مجدد «آقای پان» و احوالاتش»

«آقای پان» و احوالاتش»، نوشته کوتاه علیرضا نابدل، امروز مانند زمان انتشارش در تیرماه سال 1345، همچنان می درخشد. این نوشته، همراه با اثر بلندترش «آذربایجان و مسئله ملی» (1349) و شعرش «کردستان»، داستان مبارزه بر سر "مسئله ملی" در ایران را بازگو میکند، روایت پر از خشونت‌هایی که نه تنها به پایان نرسیده بلکه آینده تاریک تری را تصویر میکند. [1] در این سه نوشته، نه آثاری پراکنده، تصادفی و مستقل بلکه دیدگاهی متمرکز اما در حال تلاش و رشد را می بینیم. این آثار پنجره‌ای هستند بر سیر تحولات سیاسی سالهای 40 و چکیده‌ای از جهانی‌بینی، چشم انداز و عمل سیاسی یک شخصیت انقلابی که در پیچ و خم مبارزه برای ایجاد دنیائی نو به ترسیم چشم اندازی می‌پردازد که تحقق آن آرزوی مردم ستمدیده دنیا است. دهه 40 دوران تحولات مهمی در ایران، خاورمیانه و سراسر دنیا بود و نسل جدیدی از مبارزین در تلاش راهیابی برای تغییر شرایطی بودند که گذشته به آنها تحمیل کرده بود؛ تلاشی نوین برای تغییر وضع موجود و ساختن دنیائی فارغ از ستم و استثمار. نابدل در آغاز همین دهه مبارزه سیاسی و فکری را شروع کرد و ده سال بعد (1350) در درگیری با رژیم دستگیر شد و بزودی اعدام شد. نوشته «آقای پان» و احوالاتش»، بطورعلنی، در روزنامه «مهد آزادی» تیریزمنتشر شد. این روزنامه محتوایش بیشتر اخبار و آگهیهای محلی تیریز و آذربایجان بود اما، با ابتکار گروهی از روشنفکران و فعالین چپ تیریز از جمله صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و علیرضا نابدل و با همراهی ناشر آن، شماره جمعه را با عنوان «آدینه» به بحث‌های سیاسی و فرهنگی و روشنفکری اختصاص میداد. مهد آزادی-آدینه مانند بسیاری از نشریات استانها در سطح کشور پخش نمی شد. من در سالهای 1344 تا 1346 در مهاباد بودم و برای مدتی در دبیرستان تدریس میکردم، و از طریق یک همکار و دوست آذربایجانی که با گروه صمد و بهروز و علیرضا رابطه داشت با فعالیت آنها آشنا شدم و دو یا سه نوشته در باره فولکلور کردی با نام مستعار میکائیل آرامیان برای آدینه نوشتم.

کم توجهی به «آقای پان» و احوالاتش» جای تامل است. جستجوی من در اینترنت برای پیدا کردن آن به نتیجه نرسید. در چند جا اشاراتی در حد یکی دو جمله به آن شده است اما از خود نوشته اثری نیست. در سال 1355، فتوکپی آن را به نشریه «رزم دانشجو» (نشریه تحقیقی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا) سپردم و در آنجا برای بار دوم منتشر شد (شماره 2، دوره دوم، سال اول، مرداد 1355، صص 73-75)، اما تا جاییکه میدانم (و واضح است که همه منابع چاپی را ندیده‌ام) در جای دیگری تجدید چاپ نشده است. حتی «آذربایجان و مسئله ملی» نیز در منابع اینترنتی در دسترس نیست.

در مبارزه با رژیم شاه، نابدل مانند سایر فعالین آذربایجانی و کرد و دیگر ملیتها با مسئله ستم ملی مواجه بود. در بین ملیتهای ایران، ستم ملی بسیاری را به عرصه مبارزه سیاسی میکشاند. مبارزه با ستم ملی در دوران رضا شاه و بعد از آن بویژه در آذربایجان و کردستان در جریان بود، و تجربه حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان (1325) بر دوش آذربایجانیها و کردها سنگینی میکند. در این دو جنبش ملی کمتر مسئله‌ای بدون برگشت به این تاریخ مطرح میشود. اما در سالهای 40 نسل جدید فعالین و روشنفکران با مسائل جدیدی روبرو بودند و پاسخهای جدیدی می طلبیدند. گذشته نه تنها پاسخگوی حال و آینده نبود بلکه برای گسست از محدودیت‌های آن میبایست به نقد آن پرداخت. نابدل در «آذربایجان و مسئله ملی» به تلاش نسل جدید مبارزین برای راهیابی در این سالها اشاره کرده است. یکی از عواقب ستم ملی، جداکردن و در تقابل گذاشتن مردم ایران بر اساس تفاوت‌های ملی است. در جنبش ملی، تضاد اصلی در جامعه ایران تضاد بین ملت‌ها تلقی میشود و در این میان تضاد بین ملت فارس و ملت‌های تحت ستم عمده میشود. اما نابدل معتقد بود که در ایران چندملیتی، که زندان

ملیتها است، «شونیسیم ملت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتهای تحت سلطه دو جنبه تضاد واحدی راتشکیل میدهند. تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد بر آید و هر دو جنبه آنرا متقابلاً نابود سازد. محو ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بطورعمده بعهدۀ پرولتاریای همان ملت است.» [2]

نابدل خودش به مبارزه علیه هر دوجریان - شونیسیم ملت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتهای تحت سلطه - پرداخت. مقاله «**آقای پان" و احوالاتش**» نقد یکی از گروههای نازی-فاشیست ایران به نام «حزب پان ایرانیست» است که در سالهای 40 به صلاحدید رژیم شاه بار دیگر در عرصه سیاسی-حکومتی فعال شده بود. این حزب به تبلیغ نژادپرستی «آریائی» و به ویژه سامی-ستیزی (بویژه عرب ستیزی) و ترک ستیزی میپرداخت، درمجلس شورای ملی کرسی گرفته بود، و در روزنامه اش که عنوان فاشیستی-نازیستی **خاک و خون nblut** (und boden) را حمل میکرد به تبلیغ فاشیسم میپرداخت. [3] نابدل دراین نوشته پان ایرانیسم، پان ترکیسم، پان عربیسم و پان اسلامیسیم را گونه هائی از فاشیسم تلقی میکند. پان ایرانیستها، خشمگین از افشاگری نابدل، به دستگاه امنیتی رژیم یادآوری کردند که در دوران باشکوه سلطنت آریامهری نباید به کمونیستها اجازه داد که به مقابله با خرافات آریائی و فاشیسم آریائی بپردازند. بزودی **مهد آزادی-آدینه** توقیف شد. جای تعجب نیست که پان ترکیستها نیز نابدل را طرد میکنند و با زبان و مفاهیم نژادپرستانه او را "ترک ستیز" و "ارمنی نواز" مینامند، «**آذربایجان و مسئله ملی**» را «کتاب ضد صمدیسم» قلمداد میکنند، و ادعا میکنند آنرا یک فارس (حمید اشرف) نوشته است گوئی که یک ترک نمیتواند و نباید کارنامه جنبش ناسیونالیستی را به نقد بکشد. [4] نابدل در این کتاب ضمن افشاگری از اعمال ستم ملی توسط نظام شونیسیم فارس به نقد خط مشی و سیاست فرقه دمکرات آذربایجان سالهای 40 میپردازد و از رهبران آن به عنوان «فرقه ای-توده ای های خرشچفی» انتقاد میکند. او به «گرایش نوین نسل جدید [آذربایجانیها] بزبان و ادبیات ملی که واجد خصلت آگاهانه طبقاتی بود» اشاره میکند و مینویسد که رژیم برای مقابله با آن به اقداماتی دست زد از جمله راه بازکردن برای واردکردن مطبوعات و صفحه موسیقی از آذربایجان شوروی. و سپس ادامه میدهد که «در واقع با رشد رویونیسم و احیاء فرهنگ بورژوازی در شوروی دیگر هیچ خصوصیت "خطرناکی" در مطبوعات ادبی آن کشور یافت نمیشد، تا نیازی به جلوگیری از ورود آن باشد...» (ص 32). نابدل تاکید برهمسوئی خط مشی فرقه و حزب توده و دولت شوروی در حفظ وضع موجود میکرد و نشان داد که رژیم شاه برای مقابله با رادیکالیسم نسل جدید آذربایجانیها به استفاده از این روند ناسیونالیستی نیز متوسل میشد. در مقابله با چنین سیاستی، نابدل رهائی از ستم ملی را در سرنگونی رژیم و در رهائی همه خلقهای ایران تحت رهبری پرولتاریای ایران جستجو میکرد (ص 40).



پان ترکیست ها به جای اینکه ثابت بکنند شوونیست و فاشیست نیستند نابدل را متهم به ترک ستیزی و حتی صمدستیزی می کنند. اما آرزوی نابدل، که به صراحت و بارها بیان شده است، رهائی همه زحمتکشان و

خلفهای تحت ستم بود. این آرزو در شعر «**کوردستان**» به شیوه ای هنری-سیاسی ترسیم شده است. نابدل، که خودش به عنوان یک آذری از ستم ملی رنج میبرد، چگونه میتواند ترک ستیز یا صمد ستیز باشد؟ اگر پان ترکیست ها دلیل وجودی خود را با نفرت از خلفهای ارمنی و کرد و فارس و گرجی و روس و عرب تعریف میکنند، نابدل موجودیت خود را درعشق به آزادی خلفها و وحدت آنها برای ریشه کن کردن ستم ملی و استثمار طبقاتی مییافت. به این ترتیب، تضاد بین پان ترکیسم و جهانبینی نابدل همه جانبه است، تضادی است بین دو سیاست، دو فرهنگ، دو طبقه، دو ایدئولوژی، دو اخلاقیات، دو فلسفه، و دو گفتمان. آنچه در این میان بیش از همه چشمگیر است تضاد بین نفرت و عشق است. از گفتمان پان ترکیستها، نفرت از ارمنی و کرد و فارس میبارد (شعار آنها «فارس، کورد، ارمنی - آذربایجان دشمنی» است) و چشم اندازشان پاکسازی قومی و ژنوسید است. این پاکسازی تنها قومی نیست و مثل هر مورد دیگر ایدئولوژیک نیز هست و مبارزین ترک نظیر اسماعیل بشکچی و علیرضا نابدل و حتی صمد بهرنگی را هم در بر میگیرد. [5] نابدل، به گفته غلامحسین ساعدی که از طریق صمد با او آشنا شده بود، «چه شباهت غریبی داشت با خود صمد درعشق به زبان مادری و مهم تر از همه در باره ی مسئله ی ملیت ها و ستم دیدگی آنها. زیاد مینوشت کم چاپ میکرد، یک بار جنگ پرباری را در تبریز راه انداخت که یک شماره بیشتر اجازه ندادند منتشر شود. شعرهای ناب مینوشت به زبان مادری، و اپکاش همه آنها امروز یک جا جمع میشد و منتشر میگشت...» [6] اما علاقه به خلق ترک برای نابدل، بر خلاف پان ترکیست ها، مستلزم دشمنی با سایر خلفها نبود. برعکس، از آنجا که دل در گرو رهائی همه خلفهای ایران بسته بود، به مبارزه ای که در آن سالها در کردستان در جریان بود دل بسته بود و تلاش کرد که با آن پیوند برقرار بکند - تشکیل کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان و شروع مقاومت مسلحانه مبارزینی چون سلیمان معینی، شریفزاده و ملا آواره. شعر «کوردستان» بیانگر احساسات و آرزوهای او در رابطه با این مبارزات است. در این بیان شاعرانه، کردستان بیگانه نیست، بخشی از خود او است و گوشه ای از مبارزه برای رهائی همه خلفهای ایران. و این چیزی است که برای نژادپرستان قابل درک نیست. هنگامیکه نابدل «**آذربایجان و مسئله ملی**» را مینوشت این جنبش مدتی بود شکست خورده بود و خودش با گروهی دیگر از رفقاییش در تدارک مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود. در این شرایط، در ارزیابی این تجربه نوشت:

«...ایده آلی که خرده بورژوازی - این اکثریت قاطع مردم شهر نشین کردستان را میتوانست جلب کند - بخصوص با توجه به تاثیر عظیم جنبش ملی خلق کرد عراق - آزادی کردستان بود. اما آیا دسته هائی از انقلابیون ناسیونالیست که صرفاً به پشتیبانی پراکنده خرده بورژوازی شهری دل بسته بودند تحت این شعار و با استراتژی آزادکردن یک ناحیه خاص به شیوه های دفاعی و آنهم بدون سازماندهی توده ای میتوانستند با آغاز عملیات چریکی دهقانان کردستان را بخود جلب کنند و بگسترش عملیات خود بحد یک جنگ توده ای امیدوار باشند؟ اساساً آیا هنگامی که شعار آزادی ملی در چارچوب یک ولایت بعنوان شعار اساسی از جانب انقلابیون ناسیونالیست مطرح میشود بدون اینکه با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و دهقانان سراسر کشور در پیوند نزدیک باشد و بصورت جزئی از آن در آید حتی در صورت رشد، سرنوشتی بهتر از آنکه درعراق و بیافرا داشت میتواند داشته باشد؟» (ص 30).

در اواخر دهه 40، که عده ای از انقلابیون آذربایجانی چون نابدل به مبارزه مسلحانه در سازمان چریکهای فدائی خلق پیوستند، نسل جدید مبارزین کرد هم، در جستجوی گسست از احزاب و شیوه های سنتی مبارزه بودند. انشعاب در جنبش کمونیستی بین المللی به رهبری حزب کمونیست چین که کودتای 1956 خروشچف را بمثابه به قدرت رسیدن بورژوازی قلمداد میکرد چشم انداز انقلاب را تا حدی روشن کرده بود اما هنوز راه انقلاب پر از فراز و نشیب بود. افق روشن بود اما دوراهیها و چند راهیها فراوان. نسل جوان روشنفکران و فعالین کرد نیز در جستجوی راه بودند. در جنبش کردستان ایران، بدنبال شکست مبارزه سالهای 1346-1347، عده ای از انقلابیون تشکیلات نوینی را بنیان نهادند که اسم آن - کومه له: سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - بیانگر

جدائی فکری و سیاسی و تشکیلاتی از حزب دمکرات کردستان ایران بود. در کردستان عراق در مقاومت مسلحانه ای که در سال 1340 شروع شده بود و هدفش کسب خودمختاری بود، روسای عشایر و فئودال با روشنفکران شهری کنار هم قرار گرفتند اما بعد از چند سال از هم جدا شدند. اما تبلیغات فاشیستی پان ایرانیستها در کردستان ایران تاثیری در نسل جدید مبارزین کرد نکرد و آنها به جای درگیر شدن در سیاست نژادپرستی به مبارزه طبقاتی روی آوردند. برخلاف ایران، در کردستان عراق از مدتی پیش گروه کوچکی از ناسیونالیستهای افراطی مشغول تدوین و تبلیغ فاشیسم نوع خودی بودند. **خاک و خون** (سال چهارم، شماره 521، یکشنبه 22 تیرماه 1348، ص 4) در باره شرکت رهبر این گروه در «کنگره بزرگ حزب پان ایرانیست در اروپا» می نویسد:

«آنگاه **سرور جمال نیز** هم میهن کرد آنسوی مرز، به نشانه ی وحدت و یگانگی همه ی تیره های نژاد ایرانی آغاز بسخن کرد. سرور جمال نیز که یکی از چهره های درخشان در میان مبارزان کرد آنسوی مرز می باشد و امروز در اروپا نبردی همه جانبه علیه عناصر ضد ایرانی دارند، از همبستگی جدانشدنی همه تیره های نژاد ایرانی سخن گفتند، در چهره ی وی و سخنان او بود، که همه ی رزمندگان، تحقق پان ایرانیسم را بگونه ی بارز بچشم دیدند و بگوش شنیدند.»

توطئه های ضد ایرانی استعمارگران با مشارکت مستقیم سازمانهای فاسد دیرین حاکمه انجام گردید  
**حق حاکمیت ملت ایران نسبت به جزایر بحرین تردیدناپذیر است**  
 سیاست ملی ایران حقوق غیر ایرانیان و ساحل نشینان جنوبی خلیج فارس را محفوظ و مضمون خواهد داشت  
 جزایر پان ایرانیست جلوه سازمانی رستاخیز تاریخی و اجتماعی ملت ایران است

شماره 521  
**خاک و خون**  
 سال چهارم - شماره 13 - تیرماه 1348 - انتشار 3 روز

در جبهه های جنگ کردستان آنسوی مرز  
**محاصره پادگان «بمو» در هیم شکسته شد**  
 پیشمرگان کرد پیروز بهای درخشان جدیدی بدست آوردند

سیاس نامه کنگره ی  
 پان ایرانیستهای نشسته در اروپا

کنگره ایتهای اروپا  
 پان ایرانیستها در اروپا

شکوه همندا، پیروز و دشمن شکن  
 چنین تقاضای انتحار آفرین آنسوی جزایر پان ایرانیست در سرزمینهای دور از ایران اکنون ساخته نشسته است



■ آنگاه سرور جمال نیز  
 ست هم‌میهن کرد آنسوی مرز ،  
 ب به نشانه‌ی وحدت و یکپارچگی  
 همه‌ی تیره‌های نژاد ایرانی  
 آغاز بسختن کرد . سرور جمال در  
 نه نیز که یکی از چهره‌های درخشان  
 ( در میان مبارزان کرد آنسوی )  
 مرز به‌پیاپی و امروز در اروپا  
 نبرد بی‌همه‌جانبه علیه عناصر  
 ضد ایرانی دارند، از هم‌بستگی  
 جدا ناشدنی همه تیره‌های  
 نژاد ایرانی سخن گفتند ، در  
 چهره‌ی وی وسختن او بود ، که  
 همه‌ی رزمندگان ، تحقق یابند .  
 ست ایرانیسم را بگونه‌ی بارز  
 بچشم دیدند و بگوش شنیدند .

اگر چه خرافات آریائی در جنبش ملی کردستان عراق همیشه حضور کم رنگی داشته است، این گروه نژادپرست هیچوقت نتوانست پایه‌ اجتماعی پیدا کند. باوجود این، از گفتمان پانهای ایرانی و کرد و ترک روشن میشود که چه آینده ای برای خلقهای منطقه تصویر کرده اند: ژنوسید، پاکسازی قومی، زبانکشی، و فرهنگ کشی «غیرهم‌نژادان». اگر از دهه 40 به امروز، به آغاز دهه 90، برگردیم، میتوان دید که چه در ایران چه در سراسر منطقه (ترکیه، قفقاز، عراق) «سیاست هویت» در لباس دین و ملیت و قومیت حضور گسترده دارد. دو قطب اصلی کشتار و ویرانی یعنی ارتجاع (بنیادگرایی دینی و ملی) و امپریالیسم دست در دست هم و گاهی در تقابل با هم دنیا را به کشتارگاه مردم ستم‌دیده تبدیل کرده اند. اگر در سالهای 40 بحثی بر سر مرز آذربایجان و کردستان مطرح نبود، در سالهای اخیر جنگ سردی بین جناحهای افراطی ناسیونالیسم آذری و کرد در جریان بوده است - جنگ بر سر تعیین مرز منطقه کردنشین و ترک نشین در آذربایجان غربی. این جنگ سرد، که چیزی جز مصلحت طبقات استثمارگر نیست، به آسانی میتواند به جنگ گرم تبدیل بشود. هر لحظه که رژیم اسلامی یا هر فرد و گروه مرتجعی لازم بدانند میتوانند کشتار 1358 نغده را با شلیک چند گلوله و براه انداختن موج نفرت قومی در سطحی به مراتب وسیعتر تکرار بکنند. در چنین اوضاعی که شیخ پان برفراز آذربایجان و کردستان در جولان است، میتوان نوشته های نابدل و خطوطی را که ترسیم کرده است به عنوان آلت‌رناتیوی در مقابل سیاست ژنوسید و پاکسازی قومی مطرح کنیم. اما لازم است به گذشته قبل از نابدل هم برگردیم. پروژه ای که رژیم رضا شاه برای تقسیمات اداری (استانها و شهرستانها) اجرا کرد برای پان ترکیستها مقدس است. آنها مدیون شاهان قاجار و عثمانی و پهلوی هستند که بخشی از سرزمینهای کردنشین را در استان آذربایجان قراردادند و آماده اند که از طریق پاکسازی قومی این پروژه را تکمیل بکنند. اما این تقسیمات نه در گذشته نه در حال ربطی به منافع خلقهای آذری و کرد نداشته است. این تاریخ، یعنی تاریخ مرزسازی و حکومت کردن از طریق تفرقه اندازی، تاریخ خلقهای ترک و کرد را رقم نمیزند بلکه تاریخ شاهان و سلاطین بشرستیز است. این دو خلق هنگامی که در سال 1325 فرصتی یافتند در غیاب شاهان و سلاطین اعمال حاکمیت بکنند، تاریخ دیگری ساختند. در سال 1325، در دوران حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان، این میراث شاهان، مسئله حدود و ثغور کردستان و آذربایجان، مطرح شد اما هر دو حکومت از طریق مذاکره مسئله را حل کردند. در



طول این یکسال، دولتهای ایران و ترکیه و عراق، با رهنمودهای انگلستان و آمریکا، تلاش کردند که برای سرنگونی دو حکومت خودمختار جنگ کرد و ترک را براه بیندازند اما موفق نشدند. در واقع حکومت ملی آذربایجان نه تنها به جنگ کردستان نرفت بلکه، با وجود مشکلات اقتصادی و سیاسی خودش، از هیچ کمکی به جمهوری کردستان دریغ نکرد؛ برای مثال، قبل از برقراری ایستگاه رادیو در مهاباد، بخش کردی رادیو تبریز نقش رادیوی جمهوری کردستان را بر عهده گرفت؛ در عرصه آموزش و پرورش، حکومت آذربایجان به دانش آموزان و دانشجویان کرد بورس تحصیلی داد و عده ای برای تحصیل عازم تبریز شدند؛ در زمینه چاپ و کاغذ و نشریات و کمک نظامی هم بهمین ترتیب رفتار شد. این همزیستی و همسوئی در روزنامه های **آذربایجان** و **کوردستان**، ارگانهای رسمی دو حکومت، بروشنی منعکس شده است. در سایر عرصه ها، در روابط غیر حکومتی، نیز دو خلق ترک و کرد در نهایت مودت و احترام همزیستی میکردند. این تاریخ کوتاه و رنگین، تاریخ طولانی تر و ننگین همه نژادپرستان و فاشیستهای دیروز و امروز را نفی میکند.

تجربه تاریخی 1325 نشان میدهد که وجود مرز مسئله نیست و سیاست انقلابی ناظر به منافع اکثریت مردم هرگز آنها را به مسئله تبدیل نمی کند و هرگاه به هر دلیلی به مسئله تبدیل شود به سهولت قابل حل خواهد بود. اما اینکه حکومت ملی آذربایجان چنین سیاستی در پیش گرفت نیز تصادفی نبود. این سیاست و پراتیک و مولفه های آن نیاز به توضیح دارند، توضیحی که برای شرایط امروز هم واجد اهمیت است. اگر به نابدل برگردیم، می بینیم که او بین فرقه دمکرات و شوروی در دو مقطع تاریخی 1325 و سالهای 1340 تفاوتی قائل بود، با وجود این برای بعضی از دست آوردهای سال 1325 از جمله سیاست و پراتیک همبستگی دو خلق و دو حکومت خودمختار اهمیت کافی قائل نمی شد. این پراتیک در درجه اول مرهون جهانبینی و درایت پیشه وری، شخصیت برجسته جنبش کمونیستی ایران و رهبر فرقه، بود. پیشه وری در جنبش جنگل و بنیانگذاری جمهوری شوروی گیلان شرکت کرد و از دید او مسئله اصلی خلقهای ایران سرنگونی نظام سلطنتی و تاسیس حکومت شورائی در سراسر ایران بود. در انجام چنین پروژه ای حکومتیهای چون گیلان و آذربایجان میبایست نقش پایگاه انقلاب را داشته باشند نه نقش قلعه ای برای حکومت یک قشر و طبقه استثمارگر. و این چیزی غیر ممکن نبود. بعد از سرکوب انقلاب مشروطیت، مقاومت انقلابیون در تبریز با کمکی که از انقلابیون قفقاز و روسیه دریافت کردند باعث در هم شکستن محاصره شهر شد و آذربایجانها برای نجات انقلاب راهی تهران شدند و قوای شاه و نیروی قزاق روسیه را بار دیگر درهم شکستند. پیشه وری به چنین تاریخی تعلق داشت، هم سازنده آن و هم ساخته شده آن بود.

روابط حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان، در درجه دوم، تحت تاثیر سیاست شوروی بود. اگر چه شوروی در پشتیبانی از دو حکومت، سیاست فرصت طلبانه و رفرمیستی را دنبال میکرد اما آگاهانه مانع دامن زدن به اختلافات ملی و قومی و مذهبی و قبیله ای و دینی میشد. هدف شوروی تجزیه ایران، الحاق آذربایجان، یا دسترسی به "آبهای گرم خلیج" نبود. اینها خیالبافیهای ناسیونالیستهای ایرانی و سروران آمریکائی و انگلیسی آنها است. شوروی در جریان حمله آلمان نازی چنان در هم کوبیده شد که سلطه خود را بر کشور به زحمت تامین میکرد و حتی اگر آذربایجان یا تمام ایران را به آن اهدا میکردند توانائی نگهداری آن را نداشت. تلاش شوروی در چند سال بعد از جنگ حفظ مرزهای خود و کشورهای اروپای شرقی و مقابله با پروژه محاصره اردوگاه نوپای سوسیالیستی توسط آمریکا بود. در این شرایط تاریخی، برنامه حمایت شوروی از دو حکومت خودمختار نه ناشی از سیاست گسترش انقلاب بود و نه نتیجه سیاست جهانگشائی بلکه بخشی از تلاشی بود برای حفظ بقای خود در دنیای بعد از جنگ، در شرایط یورش امپریالیسم تازه نفس آمریکا و استفاده از دو جمهوری برای معامله کردن با آمریکا و انگلیس. سیاست شوروی در مقابله با امپریالیسم نه کمک به انقلاب بلکه در بسیاری موارد ممانعت از آن بود. شوروی در پروسه زدوبند با امپریالیسم آمریکا، حزب کمونیست یونان را که کشور خود را، در طی یکی از مهمترین جنگهای پارتیزانی از سلطه فاشیستها آزاد کرده بود، وادار به خلع سلاح کرد، دخالتی

که منجر به قتل عام کمونیست‌های این کشور شد. در چنین شرایطی، در سال 1325، حذف سلطه رژیم پهلوی از آذربایجان و بخشی از کردستان در سایه حضور شوروی در شمال ایران نمیتوانست این دو بخش ایران را به پایگاه انقلاب جهت سرنگونی سلطه ارتجاع شاهنشاهی تبدیل بکند. در حالیکه شرایط تاریخی تکرار تاریخ مشروطیت (تبدیل آذربایجان به پایگاه انقلاب) فراهم بود، حضور شوروی و خط مشی رفرمیستی آن و تبعیت حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان از این سیاست نه تنها مانع انقلاب در ایران بشمار میرفت بلکه شکست پروژه خودمختاری را هم رقم میزد.

نابدل زنده نماند که «پیروزی» جنبش ملی کردهای عراق را ببیند - اینکه رهبران کرد در سایه دخالت مداوم آمریکا در عراق و به دنبال دو جنگ آمریکائی 1991 و 2003 بالاخره «حکومت منطقه ای کردستان» را بر پا کردند؛ اینکه بخشهای مهمی از کردستان مدت بیست سال است از سلطه رژیم بعث خارج شده است اما به پایگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران و ترکیه و آمریکا و اسرائیل تبدیل شده است؛ اینکه نیروهای مسلح حکومت کرد به تظاهرات خیابانی شلیک میکنند و مردم بی سلاح را میکشند؛ اینکه نیروهای ویژه به استودیوی تلویزیون حمله می کنند و آنها ویران میکنند؛ اینکه نیروهای امنیتی کردی و نیروهای مسلح مخصوص تعلیم یافته آمریکا و اسرائیل جزو افتخارات حکومت کرد هستند؛ اینکه خشونت بر زنان در سطح وسیعی گسترش یافته است؛ اینکه رهبران سیاسی مستقر در کوه، رهبران نیروی پیشمرگه، به محض خروج صدام از کردستان به شهرها برگشتند، و ماشین دولتی آماده حزب بعث را در آغوش گرفتند و دستگاه حکومت غیرخودی را به حکومت خودی تبدیل کردند؛ اینکه حکومت کرد از همان خمیره حکومت‌های غیرکرد ساخته شده؛ اینکه اکثریت مردم کردستان، مردم زحمتکش و نیز قشرهای متوسط و زنان و جوانان، در شرایطی بسیار دشوار بسر میبرند و شورش علیه وضع موجود همه جا شروع شده است. نابدل هیچیک از اینها را ندید اما هنگامیکه در آغاز زندگی سیاسی و روشنفکری کوتاه خود میگفت مسئله اصلی طبقه است نه ملیت و خون و نژاد، تمام این عواقب را پیش بینی میکرد. او وجود ملت و مسئله ملی را نفی نمی کرد اما تاکید میکرد که دو راه متفاوت برای حل این مسئله در پیش است و این راه حل ها طبقاتی هستند.

[1] برای متن ترکی و ترجمه فارسی شعر «کوردستان» نگاه کنید:

<http://azernews.org/text.aspx?code=%20858>

برای متن ترکی و ترجمه کردی شعر، به یکی از سایتهای زیرنگاه کنید:

[http://ruwange.blogspot.com/2010/05/blog-post\\_24.html](http://ruwange.blogspot.com/2010/05/blog-post_24.html)

<http://kurdishperspective.com/print.php?id=961>

<http://www.hawler.in/morew.php?id=1048>

آقای یعقوب ظروفچی، خواننده آذربایجانی، این شعر را در قالب موسیقائی اجرا کرده است:

Turkish A song for Kurdistan in Azerbaijani

<http://www.youtube.com/watch?v=ABTeRij99cE>

[2] علیرضا نابدل، آذربایجان و مسئله ملی، چاپ تیرماه 1352، 40 صفحه، بدون محل چاپ و نام ناشر، صص. 39-40.

[3] برای توضیح مختصری در مورد «خاک و خون» نگاه کنید:

[http://en.wikipedia.org/wiki/Blood\\_and\\_soil](http://en.wikipedia.org/wiki/Blood_and_soil) ,Blood and soil," Wikipedia"

برای دیدن نمونه تبلیغات نازیستی پان ایرانیست های امروزی استفاده آنها از سواستیکا نگاه کنید به:

[4] برای مثال نگاه کنید به نوشته «پروفسور زهتابی با شناختی که از علیرضا نابدل داشت....» در  
<http://oxtay-turkce.blogspot.com/2007/01/blog-post.html>

[5] اسماعیل بشکچی، جامعه شناس ترک، زندگی سیاسی و آکادمیک خود را وقف دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق کرد و برسمیت شناختن ژنوسید ملت ارمنی کرده است. او بخاطر دفاع از حقوق ملی کردها، بارها به اتهام نقض «تمامیت ارضی» ترکیه و نقض اصل «تجزیه ناپذیری ملت ترک» محاکمه شده و به 115 سال زندان محکوم شده که هفده سال آنرا در فواصل مختلف و در زندانهای مختلف گذرانده است. برای اطلاع بیشتر به این منابع مراجعه کنید:

"critic of Kemalism, and kurdologist ,Martin van Bruinessen , "Ismail Beşikçi: Turkish sociologist  
[http://www.let.uu.nl/~martin.vanbruinessen/personal/publications/ismail\\_besikci.htm](http://www.let.uu.nl/~martin.vanbruinessen/personal/publications/ismail_besikci.htm)

Turkey: Four Association for the Advancement of Science, "Scientists clash with the state in American  
<http://shr.aaas.org/scws/cs4.htm> ",Case Studies; 4. Ismail Besikci, Sociologist

[6] غلامحسین ساعدی، «رویاریو یا دوش به دوش»، کتاب جمعه، سال اول، شماره 6، 15 شهریور 1358، صص. 14 و 16.